

ادامه از صفحه اول

ایران در پناه گوییلتن

... و یادآور شد: «این آیین مردمی و مردانگی نیست که به‌جای مبارزه روبابروی، به نیرنگ و خدعه روی آورده‌ای و اگر کاووس آزاد نشود، سر خویش را به باد خواهی داد».

یکی نامه بنوشـت با گیر و دار/ پر از گرز و شمشیر و از کارزار/دگر گفـت کای شاه هاموران/ همانا که هستی ز بدگوهران/ ز بدگوهری بر تو، این بس نشان/ که نیرنگ سازی به‌کردن‌کشان/اگر شاه‌کاووس یابد رها/ تورستی ز جنگ و دم‌ازدها/وگر سر بنایی ز اندرز من/ سرت را همی دورخواهی ز تن

شاه هاموران چون نامه رستم را بخواند، سخت به خروش آمد. جهان در پیش نگاهش تیره‌وتار شد و چون رعد بغرید و به فرستاده رستم گفت که کاووس کی دیگر هرگز رنگ آسمان را نخواهد دید و اگر نویسنده این نامه خود به هاموران گام بگذارد، بند و زندان انتظار او را نیز می‌کشد و فرستاده رستم را خوار گردانیده، از درگاه خود براند.گو ییلتن چون این پاسخ را بشنید، فرمان داد تا در کرناها بدمند و خود بر پشت رخش بنشست و سوگند یاد کرد که درسی هونان به آن بربر نابجدر بدهد و همه سزیمین هاموران را به تصرف آورد، سر از تش جدا کند.رستم برای آنکه هرچه پرشتاب‌تر خود را به برپرستان برساند، به‌جای خشکی، راه آبی را در پیش گرفت و سپاهیان رستم با کشتی و زورق خود را به هاموران رساند.از دیگرسوی به شاه هاموران گزارش دادند که رستم بر رخش زین نهاده‌است،پس خشمگین سپاه از شهر براند به استقبال رستم و از دو سوی سپاه را بیاراستند. رستم جامه رزم به تن کرد و به پهلوانان سپاه گفت نیزه‌هایشان را به کار گیرند و خود زنجیر گرز هیولاش خویش را به گردن افکند و شاه هاموران چون او را با چنین یال و کوپال بدید، سخت وحشت‌زده شد، با شتاب به هاموران بازگشت و دو مرد جوان چابک را فرخواند و آنان را به مصر و برپرستان فرستاد که سزیمین ما از یکدیگر جدا نیست و اگر با هم متحد شویم، دیگر دلیلی ندارد از رستم بیمی به دل راه دهیم؛ چه اگر رستم بر هاموران چیره شود، دست او بلندتر گشته، برپرستان و مصر نیز در خطر خواهند بود و چون نامه شاه هاموران به دست آن دو شاه رسید، آنان بیم‌زده از خطر احتمالی رستم سپاه بیاراستند و آماده نبرد با رستم شدند و سپاهیان هر سه کشور با یکدیگر درآمیختند. آن چنان که زمین برای بیهمون مور نیز راهی نداشت.رستم برای کاووس پیام فرستاد: «سپاهیان سه کشور به من حمله آورده‌اند و بیم آن دارم که اگر آنان را سرکوب کنم، قصد هلاک تو را کنند؛ در آن صورت در غیبت تو، تاج و تخت برپرستان به چه کار من آید» و کاووس پیام داد که یزدان پاک یار اوست و اندوهی به دل راه ندهد که تا نبوده، چنین بوده که زندگی همه، نوش نیست که زهر هم هست.

چورستم چنان دید نزدیک شاه/نهانی پرافکند مردی به راه/اگر جنگ را من بجنبم ز جای/ ندانند سر را بدین کین ز پای/بناید گزین کین به تو بد رسد/ که کار بد از مردم بد رسد/امرا تخت بر نیاید به کار/ اگر بد رسد بر تن شهریار

و رستم چون این سخن بشنید، آماده نبرد با سپاهیان سه کشور شد. هر سه سپاه، چند صد پیل در پیشروی خود داشتند. رستم گرازه را در یال راست و زواره را در یال چپ نشانـد و خود در قلب سپاه جای گرفت و به یاران خود گفت از فزونی دشمن هراس به دل راه ندهید که یزدان پاک پشتپایان ماست و سپس فرمان داد بر دشمن بتازند و از چکاچک شمشیرها خاک به رنگ سرخ درآمد و به هر سوی که رستم اسب می‌راند، گویی آتشی شعله‌ور می‌شد و سرحالی که در زیر ترک بود، بر زمین فرومی‌غلغیت و جای‌جای زمین را تن‌های خفـتان پوشید، پوشانده بود. رستم در پی شاه شام شافت و کمند بیفکند و میانش را حلقه کرد و از زین برگرفتـش و بر زمین زده، هر دو بازوی او بیست و پادشاه برپرستان نیز با چهل تن از نامدارانش گرفتار گرازه شدند و زواره چون شیر ژبان به شاه مصر تاخت و با ضربت تیغی بر سرش، تا میانش را به دو نیم کرد و بدین‌گونه دل سپاهیان مصر و شام و برپرستان پر از بیم شد و چون شاه هاموران مشاهده کرد گو ییلتن رستمخیزی به پا داشته و سپاهیان خود و مهترانش را این‌گونه کشته و خسته دید، دانست امروز، روز بلاست و فرستاده‌ای را نزد رستم گسیل داشت، زنهار خواست و پیمان بست که کاووس را با سرباره و تاج و گنج و گهر و خدمتگاران و پرستاران به پهلوان ایرانی بازگرداند.

رستم زنهارخواهی او را پذیرا شد و به سپاهیانـش فرمان داد تا دست از کشتار فروکشند. شاه هاموران به سرباره خویش بازگشت و کاووس و همراهانش را با حرمت بسیار پذیرا شد.

فرماندهان سپاه سه کشور که زندگی دوباره‌ای یافته بودند، با هدایای گران‌بها از پیل و پیروزه و تخت و عاج و دیا و دهیم به پیش‌خواهی نزد رستم آمدند.

رستم برای کاووس مهد زرین فرستاد و آن را به دبای رومی بیاراست و شاه هاموران صدوچهل کنیزک با گردن‌بندهای زرین و دوپست ریدک (غلام) با کمربندهای زرین بر هدایای رستم افزود و کاووس را نزد گو ییلتن فرستاد.

کاووس به پاس مهرورزی‌های سودابه فرمان داد با همان هدایای گران‌بهایی که رستم برای او فرستاده بود، یک مهد رزیا از دیبا بیاراستند و مهد را بر اسبی راهوار بنشانند و سودابه را بر آن نشانند تا او راهی ایران‌زمین کند. بیاراست کاووس خورشیدفر/ به دبای رومی یکی مهد راز/ پیروزه پیکر ز باقوت‌گاه/ گهر یافته بر جلیل سپاه/یکی اسب رهوار زین اندرش/ لنگمی به زر آرده بر سرش/به سودابه فرمود کاندر نشین/ نشست و به خورشید کرد آفرین

و بدین‌گونه یک بار دیگر آن گو ییلتن، کاووس جوان را از بند برهاند و بر اورنگ شهریار ی بازنشانند و ایران را که جولانگاه نهب و غارت و سبکسری توران‌یان شده بود، به آرامش رساند.

صدرا محقق روزنامه اطلاعات ۱۶ سال از کیهان بزرگ‌تر است. اطلاعات از ۱۹ تیر سال ۱۳۰۵ تا الان دارد منتشر می‌شود و انتشار کیهان از سوم خرداد سال ۱۳۲۱ شروع شده است. این دو روزنامه کهن‌سال، سال‌های سال، چه پیش از انقلاب و چه بعد از آن از اصلی‌ترین و مهم‌ترین رسانه‌های ایران بودند. از آخرین سال‌های دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ برای مدت‌های طولانی این دو روزنامه، از صدر تا ذیل‌پوشانی، یعنی از مدیرمسئول و صاحب امتیاز و روزنامه‌نگاران و عکاسان تحریریه تا حتی دوچرخه‌سوارها و دکه‌هایی که آنها را توزیع می‌کردند، در رقابت سفت و سختی با هم قرار گرفتند که در کار خبر و خبررسانی از دیگری بهتر باشند. این وسط، کار رقابت گاهی به جاهای باریکی هم کشیده می‌شد. بخشی از شرح این رقابت‌ها و تلاش‌ها برای بهترشدن، یا خراب‌کردن کار رقیب هم در خاطرات بعضی روزنامه‌نگاران قدیمی آمده است. امروز نوزدهم تیرماه سال ۹۹ که نودوچهارمین سالگرد انتشار روزنامه اطلاعات است، سراغ یکی از روزنامه‌نگاران قدیمی روزنامه رقیب، یعنی «کیهان» رفته‌ایم تا از زاویه دید او درباره اطلاعات و اطلاعاتی‌ها و رقابت کیهانی‌ها با آنها بشنویم. علی‌اکبر قاضی‌زاده در این‌باره در گفت‌وگو با «شرق» توضیحاتی خواندنی داده است.

امتیاز کیهان اول متعلق به عبدالرحمان فرامرزی بود و مصطفی مصباح‌زاده سردبیر بود. از وقتی که جاهای آنها با هم عوض شد، یعنی فرامرزی شد سردبیر و مصباح‌زاده شد صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول، این رقابت شروع شد. علتش هم این بود که وقتی کیهان در سال ۱۳۲۱ راه افتاد، اطلاعات یک سازمان جاافتاده و قوی بود. آن زمان آقای عباس مسعودی، مدیر اطلاعات، امکان واردکردن و خریدوفروش کاغذ داشت و دستش خیلی بازرتر بود. دعوا و رقابت اصلی هم بر اثر همین کاغذ شکل گرفت.

مسعودی هم دلش نمی‌خواست روزنامه‌ای در کنار اطلاعات دربیاید و موفق باشد، اما از وقتی کیهان دیگر پروبالی گرفت و سازمان شد، یعنی اوایل دهه ۴۰ که روزنامه کیهان برای خودش پدیده‌ای شده بود، این رقابت شکل جدی‌تری به خودش گرفت. مصباح‌زاده در کیهان دنبال جمع‌کردن افراد اهل تخصص و متبحر در نوشتن بود و در این رقابت جدی‌تر بود، البته نه که مسعودی نکند، ولی مسعودی طبعاً آدم ملایمی بود، اهل دردرس نبود. مصباح‌زاده مقداری جسورتر بود و اهل رقابت.

از اواسط دهه ۴۰ این رقابت جدی شد. یکی از جالب‌ترین این نکته‌ها این بود که آقای مصباح‌زاده خیلی زحمت کشید که حتی شکل دادن‌زدن روزنامه‌فروش‌های سطح شهر را عوض کند!

آن زمان اطلاعات شبکه توزیع خیلی خوبی داشت، عصرها که روزنامه درمی‌آمد، نزدیک به ۱۵۰ دوچرخه‌سوار و موتورسوار جمع می‌شدن جلوی روزنامه که روزنامه را بگیرند و بروند توزیع کنند. آن موقع شیوه دادرزن و فروش روزنامه این‌طور بود که این افراد می‌گفتند: «اطلاعات-اطلاعات» یعنی اول اسم اطلاعات را می‌گفتند. مصباح‌زاده خیلی زحمت کشید که روزنامه‌فروش‌ها به‌جای اطلاعات- کیهان، بگویند «کیهان- اطلاعات» یعنی اسم کیهان اول گفته شود.

این رقابت به‌طور طبیعی به تحریریه هم کشیده شد. داستان این بود که کیهان و اطلاعات تنها روزنامه‌های قوی کشور بودند. البته تا سال ۵۳ روزنامه‌های دیگری هم بودند، مثل «صدای مردم»، «پورس»، «آتش» و «بازار» منتها

روایت احمد زیدآبادی از کار در «اطلاعات»

علی‌اکبر قاضی‌زاده، روزنامه‌نگار پیش‌کسوت، از قدیمی‌ترین روزنامه ایران می‌گوید

علی‌اکبر قاضی‌زاده، روزنامه‌نگار پیش‌کسوت، از قدیمی‌ترین روزنامه ایران می‌گوید

شرق: روزنامه اطلاعات در عمر ۹۴ساله خود و در کنار تمام فرازوشیب‌ها و اوج‌وفرودهایش، همواره مرکز آموزش‌های تجربی بوده و در این نزدیک به یک قرن، روزنامه‌نگاران بزرگی را به جامعه خبری و تحلیلی ایران تحویل داده است. یکی از این روزنامه‌نگاران «احمدی زیدآبادی» است که کار خبرنگاری را در این روزنامه

و در طول دوران دانشجویی‌اش آغاز کرد. زیدآبادی در جلد‌های دوم و سوم خاطراتش، «بهار زندگی در زمستان تهران» و «گرگ‌ومیش‌های خردادماه»، روایتی از حضور در این روزنامه تا زمان خروج از آن می‌نویسد که در کنار این روایت و خاطرات، شیوه کار این روزنامه در آن دوران هم نشان داده می‌شود. زیدآبادی در این خاطرات که بخشی از تاریخ این روزنامه هم هست، ورود خود به این روزنامه و آغاز به کار را به این شکل توضیح می‌دهد: «از یافتن کار نومید شدم. در اوج ناامیدی اما یک روز جواد کاشی گفت که کاری برایم در روزنامه

اطلاعات پیدا شده‌ است و در تاریخ مقرر ی باید به آنجا مراجعه کنم. گویا کاشی با پیگیری بی‌وقفه خود به همه دوستانش سپرده بود که در صورت پیداشدن فرصت شغلی در هر جایی، مرا فراموش نکنند. در ادامه همان پیگیری‌ها، یکی از دوستان او به نام جولایی که به صورت آزاد در روزنامه اطلاعات تحلیل نفتی می‌نوشت، با مسئولان روزنامه در زمینه جذب من به آنجا گفت‌وگو می‌کند و شرایط فراهم می‌شود. تا آن زمان البته سودای نویسندگی در سر داشتم، اما به چیزی که هرگز نیندیشیده بودم کار روزنامه‌نگاری بود. حتی روزنامه‌ها را نیز به‌طور مرتب نمی‌خواندم…

مسعود بگایی که مشتری پروپاقرص ستون «دو کلمه حرف حساب» کل‌آقا در صفحه سوم روزنامه اطلاعات بود، هرگاه در آن ستون نکته تیز و شیرینی می‌یافت با خوشحالی مرا به خواندن آن ترغیب می‌کرد. با این حال، از روزنامه اطلاعات تصویر مثبتی در ذهنم بود». در ادامه جلد دوم خاطرات این روزنامه‌نگار درباره دلیل این تصویر روشن ذهنی از روزنامه اطلاعات هم آمده است: «سیدمحمود دعایی مدیرمسئول روزنامه را به‌عنوان یک روحانی روشن می‌شناختم، به‌خصوص اینکه در دورانی که در سیرجان بودم یکی از مجلات وابسته به مؤسسه اطلاعات به نام بانوان به سردبیری زهرا رهنورد مطالبی نشر می‌داد که مورد علاقه‌ام بود. به‌رحال روز موعود اتوبوسی را در مقصد میدان توپخانه سوار شدم، محل روزنامه اطلاعات در همان نزدیکی توپخانه در ابتدای خیابان خیام بود و ساختمان آن حتی از بیرون نیز بنایی مستحکم و استوار به چشم می‌آمد. در سالی ورودی روزنامه، جوانی به سراغم آمد که در همان نگاه اول تأثیر مطبوعی بر روحیه‌ام گذاشت؛ گو اینکه رفتارش چندان گرم نبود. او که خود را علی رضایی معرفی کرد عضو شورای سردبیری روزنامه بود و از نوع رفتارش به نظرم رسید که برای جذب من در آنجا چار تردید

جامعه

علی‌اکبر قاضی‌زاده، روزنامه‌نگار پیش‌کسوت، از قدیمی‌ترین روزنامه ایران می‌گوید

درباره اطلاعاتی‌ها



چهاربهرگی و لاغر بودند و روی دکه هم فروش نمی‌رفتند و بیشتر مشترک داشتند. بنابراین مردم بیشتر برای اطلاع از قضایای روز یابد روزنامه‌ها اطلاعات و کیهان را می‌خریدند.

البته سبک نوشتاری و مطالب این دو روزنامه هم با هم متفاوت بود. من معتقدم به دلیل روحیه مرحوم مسعودی، روزنامه اطلاعات بیشتر یک روزنامه مقاله‌محور با یادداشت‌های بلند بود. مثلاً یادم است سرمقاله‌ها اطلاعات به قلم علی جواهرکلام یا احمد احرار و آقای آموزگار خیلی بلند بود و از یک دوستونی از صفحه اول پر می‌شد و بقیه هم در صفحه دوم می‌رفت. درصورتی‌که برخی از مردم این مدل مطالب را نمی‌خواندند.

مرحوم جواهرکلام مرد مسننی از دوره قاجاریه و مورخ بود. همان موقع روزنامه اطلاعات خانه ما می‌آمد چون پدرم مشترک بود، مطالبشان را می‌خواندم در کل نثر و مطالبشان پیرمردپسند بود.

ولی کیهان سعی کرد به شیوه دیگری کار کند، به همین دلیل تلاش شد تفسیرهای سیاسی و فکت‌محور و همراه با آمار و جزئیات در کیهان جا بیفتد. یا مثلاً یکی از کارهای مهم کیهان روآوردن به دو بخش مهم بود که پیش از آن در اطلاعات خیلی روی آنها حساب نمی‌شد؛ یکی هنر، ادبیات، سینما، شعر، داستان و نمایش بود که در کیهان خیلی روی آن کار می‌کردند و آدم‌های متعددی هم داشت و مطالب خوبی می‌نوشتند و دیگری حوادث بود. بعد از مدتی اطلاعات هم سعی کرد همین‌طور کار کند.

روزنامه اطلاعات در کل روزنامه آدم‌های مسن‌تر بود که خواندن صفحاتش گاهی دو ساعت طول می‌کشید. ولی با نیم‌ساعت و یک عبور می‌شد از جزئیات اخبار مهم و مطالب کیهان مطلع شد.

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های رقابت بین کیهان و اطلاعات، ماجرای خبرزدن و خبرخوردن بود که اگر اتفاق می‌افتاد، مصیبتی بزرگ برای خبرنگار بود؛ یعنی اگر خبرنگاری خبر مهمی را از دست می‌داد و روزنامه رقیب منتشر می‌کرد، در تحریریه خیلی او را دست می‌انداختند و سرزنش می‌شد. حتی خود مدیر، آقای مصباح‌زاده، می‌آمد در تحریریه و به خبرنگار می‌گفت «چی شد؟ خواب موندی؟ کجا بودی؟ نکنه ماه عسل رفته بودی؟ و…».

به همین دلیل خبرنگارها با جان و دل می‌کوشیدند که خبری از دست ندهند، به‌خصوص خبرهای حوزه شهرداری، حوادث، ورزش، وزارت خارجه و …، مثلاً در کتاب خاطرات محمد بلوری این نوشته شده که در یک محاکمه‌ای

به دادگاه نرسید و دیر توانست خودش را برساند، توی راه خبرنگار روزنامه اطلاعات را دید که از محل محاکمه داشت برمی‌گشت. سلام‌علیکی کردند و پرسید چه خبر او هم که نمی‌خواست ماجرا را پیش خبرنگار رقیب لو بدهند، گفت خبری مهمی نبود و چیز خاصی گفته نشد. بعد قرار شد با هم بروند و جایی غذایی بخورند. داخل رستوران خبرنگار اطلاعات کتـش را درآورده بود و گذاشت روی میز با پشت صندلی که بلوری در یک لحظه یادداشت‌های او را از دادگاه برداشت.

یکی از چیزهای خیلی مهم که خودم شاهدش بودم، رقابت عکاس‌ها بود؛ آن موقع هم اطلاعات و هم کیهان واحد عکس قوی داشتند. من بارها شاهد بودم که اینها می‌آمدند از یک صحنه عکاسی کنند عمداً به همدیگر تنه می‌زدند که عکس رقیب خراب شود، یا یکی از بدترین کارهایی که می‌کردند این بود که انگشتشان را گریسی می‌کردند به لنز طرف می‌مالیدند تا دوربین تار شود و نتواند عکس بگیرد. این‌طوری سعی می‌کردند به همدیگر لطمه بزنند. در یک سالی بهمین خیلی سنگینی در یکی از جاده‌ها آمده بود و تعداد زیادی فوت کرده بودند. جنازه‌ها را گذاشته بودند در یک ساختمانی متعلق به راهداری و اجازه ندادند خبرنگاران از این ساختمان دیدن کنند. خبرنگاران از روزنامه‌های مختلف رفته بودند و چیزی دستگیرشان نشد و می‌بینند چیزی نیست و نمی‌شود عکاسی کرد. مایوس برمی‌گردند اما عکاس اطلاعات به یک بهانه‌ای برمی‌گردد و پنهانی خودش را به ساختمان می‌رساند و یک بشکهای زیر پایش می‌گذارد و از پنجره وارد ساختمان می‌شود و هم از جنازه‌ها عکاسی کرد و هم مدارک شناسایی قربانیان را از جیبشان در آورد و یادداشت کرد و فردا اطلاعات با عکس و جزئیات دقیق از حادثه و قربانیان منتشر شد.

در پایان البته مایلیم نکته‌ای را حتماً بگوییم، درباره وضعیت پس از انقلاب روزنامه اطلاعات و آقای دعایی که طبع بسیار ملایمی دارد و توانسته در این سال‌ها روزنامه اطلاعات را نگه دارد، حفظ کند و گسترش بدهد؛ هر جا هم اتفاقی رخ دهد و روزنامه‌نگاری نیاز به کمک جدی داشته باشد یا کسی از خبرنگاران فوت کند، معمولاً ایشان حاضر می‌شود و همراهی می‌کند.

من از دهه ۶۰ این منش ایشان یادم است، هر بار برای کسی از این صنف اتفاقی بیفتد یا مشکلی جدی برای روزنامه‌نگاران رخ بدهد، از کمک دریغ نمی‌کند. این را فقط درباره الان نمی‌گویم، از قدیم و در ابتدای کار هم همین‌طور بود. من فکر می‌کنم وجود ایشان خیلی غنیمت است. الان سال‌هاست همه روزنامه‌ها بحران دارند ولی فکر می‌کنم نام سیدمحمود دعایی به این لحاظ می‌ماند. این را بر اساس شناختی که دوردادور از ایشان دارم می‌گویم. در این سال‌ها من نه چیزی از ایشان خواستم و نه برای شخص من لزوماً کاری کرده ولی شاهد بودم که از کمک به روزنامه‌نگاران هیچ‌وقت دریغ نکرده است.

این نصیحت را من از مصباح‌زاده به یاد دارم که هنر روزنامه این است که بماند وگرنه می‌شود روزنامه را یک‌شبه تعطیل کرد. این هنر را «اطلاعات» خوب دارد و در همه این سال‌ها با وجود همه اتفاقات و فرازوفرودها روزنامه حفظ شده است.

فراموش نکنیم در منطقه ما، یعنی غرب آسیا و شمال آفریقا، بعد از الاهرام مصر، روزنامه اطلاعات قدیمی‌ترین روزنامه است. امیدوارم زنده باشیم و صدمین سال انتشار اطلاعات را ببینم و حضور داشته باشم.

زیر آسمان فیروزه‌ای

آموزش سبک‌شناسی فیلم

برگزار می‌شود

● آموزشگاه هنرهای نمایشی رویداد، در دوره‌های حضوری و مجازی، آموزش سبک‌شناسی فیلم برگزار می‌کند. این دوره آموزشی که توسط پرویز جاهد، منتقد فیلم و مدرس سینما، تدریس می‌شود، در تابستان ۹۹ میزبان علاقه‌مندان خواهد بود. سبک یک فیلم، مجموعه‌عناصر تماتیک و بصری شکل‌دهنده یک فیلم است که بر اساس یک ایدئولوژی و ساختار معین به وجود می‌آید. سبک یک فیلم ارتباطی تنگاتنگ و ارگانیک با مفهوم و درون‌مایه فیلم دارد. به اعتقاد پیل نیکولز، سبک، بهره‌گیری از قواعد و دستور زبان سینما برای فراهم‌آوردن یک لحن خاص است. از این زاویه، نظریه سبک‌ها وسیله‌ای است برای اعتبارعلانی‌بخشیدن به این لحن‌ها و سلیقه‌های خاص شخصی. در این دوره درباره مفهوم سبک در سینما به‌عنوان روشی برای تحلیل یک فیلم و نیز درباره سبک‌های شاخص سینمای جهان سخن گفته خواهد شد. این دوره در ۱۰ جلسه سه‌ساعته همراه با نمایش فیلم‌های سبک‌مدار سینما برگزار خواهد شد.

«ماجرای نیمروز»

به بازار موسیقی رسید

● مرکز موسیقی حوزه هنری آلبوم موسیقی فیلم‌های سینمایی «ماجرای نیمروز» و «ماجرای نیمروز ۲ (رد خون)» به آهنگ‌سازی حبیب خرابی‌فر را منتشر کرد. حبیب خرابی‌فر تاکتون برای فیلم‌های سینمایی «ایستاده در غبار»، «لاتاری»، «مدیترانه»، «ترمینال غرب»، «درخت گردو» و فیلم‌های مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست» و «میهمانی خداحافظی» و سریال‌های «آخرین روزهای زمستان»، «منوعه» و «شاهرگ» موسیقی ساخته است. آلبوم موسیقی ماجرای نیمروز (ردخون)، ۱۹ شامل قطعه است که هشت قطعه آن مربوط به فیلم سینمایی ماجرای نیمروز و ۱۱ قطعه از آن مربوط به فیلم سینمایی ماجرای نیمروز۲ (رد خون) می‌شود. فیلم‌های سینمایی ماجرای نیمروز و ماجرای نیمروز۲ (ردخون) به کارگردانی محمدحسین مهدویان و تهیه‌کنندگی سیدمحمود رضوی، به ترتیب در جشنواره فجر سی‌وپنجم و سی‌وهفتم به نمایش درآمندن.

فرشتگانی که سفید می‌پوشند تا دیگران سیاه‌پوش نشوند

شماره‌کارت: ۳۴۳۹ ۳۴۳۰ ۳۳۷۷ ۶۱۰۴

حساب‌ملت: ۹۵ ۳۵ ۳۵ ۷۵

به نام بنیاد فرشته‌ها

بنیاد نیکوکاری فرشته‌ها
حاصل کودکان بیمار و کم‌توان

عضو ویژه مشورتی
اقتصادی سازمان ملل

عضو برنامه جهانی
سازمان ملل متحد

۰۲۱-۶۱۶۰۴

شورای اجتماعی، حامی زنان و کودکان بدسرپرست